

هشام چخوف

در ادبیات روس

در ادبیات روس چخوف مقام خاصی دارد. او را همه دوست میدارند؛ اشخاص دارای سلیقه‌های کاملاً متفاوت در این امر متفق‌القول میباشند. او مورد قبول کامل و ابدی عامه ملت واقع شده است. من هنوز شخصی را ندیده‌ام که بگوید:

«من چخوف را دوست ندارم»

قدرت این عجیب‌ترین استاد هنرمند سخنرانی از کجاست؟ بدیهی است که قبل از هر چیز از عقل فوق‌العاده و خردمندی خاص و استقلال اراده اوست که با حس طبیعی حقیقت‌دوستی توأم گردیده و به هنرمند اجازه داده است که تا این حد عمیق باصل ماهیت بدیده‌های زندگی محیط خود نفوذ یابد، گویی بدون آن نویسنده نمیتوان به صفات درست انسانی را بوجود آورد و نه تصویر جامعه را مجسم نمود. پس از خردمندی باید گفت که استعداد چخوف موجب پیدایش این آثار برارزش شده است. استعدادی که در کمال سادگی بسیار گرانبهارتر از انواع حقه‌های لفاظی و یافتن آن چیزهایی است که برخی متقدین سطحی با خشنودی آنرا «آب و تاب» و «زرق و برق» مینامند و چخوف همیشه از آن سخت بیزار بود. از حیث سادگی بیان، درستی کامل و اختصار، چخوف ادامه دهنده مستقیم آن سنن عجیب نثر روسی است که پوشکین و لرمونتوف بما اهداء نموده‌اند.

چخوف در تنظیم شکل و قالب، نوآور حقیقی بود. ولی نوآوری او عبارت از برنج کردن نحو و افزودن انواع الفاظ زیبا و زاید بر بافت بدیع نثر نبود، بلکه برعکس در پاک کردن دقیق زبان از هر چیز زاید بود و علت سهولت و سادگی فهم هر فکر و هر تمثال او برای خواننده همین است.

معلوم است که لو تالستوی چقدر با عطفوت چخوف را دوست می-
داشت و اغلب اوقات در محفل خانوادگی، داستانهای چخوف را بلند میخواند.
تنگواهی معاصران، او چخوف را پوشکین نثر روسی مینامید.

تا آن زمان، نمونه ظرافت کلام روسی «تورگنوف» محسوب میشد. در
رشته تنظیم شکل و قالب، چخوف نثر روسی را بیشتر جلو برد؛ او در توانایی
و قدرت تجسم تصویری یا ایجاد منظره طبیعت با دو سه کلام، آنهم گوئی

فصادفا بعد اعلائی کمال
رسیده بود. مکالمات او
وقوع العاده فشرده و موجز
است. خصوصیات بیانی
پرسوناژهای او، مثل
خود آن پرسوناژها،
متنوع میباشد.

خصوصیات اساسی
سبک ادبی چخوف که
بهنرمند اجازه میدهد
این مقدار مطالب را
قالب حکایت کوچک یا
داستان کوتاهی درآورد
چنین است و حال آنکه
آن مطالب برای نویسنده
بگری برای یک رومان
کامل، شاید هم بیشتر،
کافی میبود.



این نکته، چخوف را گذشته از ادبیات روس، در ادبیات جهان هم،
منزله پدیدة کاملاً تازه و جالب توجه جلوه میدهد. ولی قدرت او در این
بسیست، با صحیح تر گفته شود، فقط منحصر باین نیست. حسن حقیقت دوستی
که بطور طبیعی در اساس شخصیت انسانی او نهفته بود، چخوف را نویسنده
بالبقاعی کرد.

درحقیقت، چخوف از میان انبوه ملت سر بر آورده بود. پدر او دهقان سر قباله ملك (زرخرید) بود. از پدر طفولیت عالم وحشتناك كوته - فكران بی ادراك ولایتی اورا احاطه کرده بود. خلاصی یافتن از آن عالم برای چخوف آسان نبود. صحیح است که او آدم خارق العاده و صاحب قریحه بی نظیری بود، ولی در آن زمان در روسیه چقدر اشخاص با قریحه تلف میشدند.

چخوف تلف نشد. او هم مانند لامانوسوف، گذشته از اینکه «آدمی شد»، نویسنده ای عالیقام و مایه مباهات و افتخار ملت خود گردید.

او در آن سال های تیره و تار ارتجاع وارد ادبیات شد که قسمت مهم جامعه روس هنوز در حال خواب ارمانی بود. هنوز درهه جا، حتی در پایتخت ها، وضع زندگی ولایتی روسیه حکم فرما بود. چخوف آئینه روسیه آن زمان شد. هیچیک از نویسندگان روس، چه قبل از چخوف و چه بعد از او بتام معنی کلام چنان نمایشگاه عظیم افراد طبقات و تمام قشرهای جامعه معاصر خود را با کلیه مختصات آنها بوجود نیاورده است. جنبه دائرة المعارفی هنری چخوف حقیقتاً حیرت انگیز است. کنت ها، دوک ها، وزیران، دهقانان، پیشه وران، کشیشان، دانشجویان مدرسه عالی روحانی، افسران، دانش آموزان، ملاکان، پیشخدمتها، دربانها، رئیسان ولایتی و قاضیان - که او چخوف در آثار خود مجسم نساخته بود؛ ضمناً باید گفت که هر شخصی را که او مجسم نموده است، حتماً نمونه کامل عیار و پدیدة درستی از فرد همان طبقه است.

چخوف درحقیقت، فاش کننده حقیقت است. هر چند مطالبی که او فاش میکند در نظر اول دارای جنبه ملایم و باعطف است ولی در نظر اول فقط این طور است. با دقت آثار چخوف را بخوانید، آنوقت احساس خواهید کرد که او هجو کننده بیرحمی است که از حیث توانائی از «شالتیکوف» شپردین «و «گوگون» هیچ کم و کاستی ندارد.

چخوف با روش ظاهر آرام، حتی گویی بی قید و خونسرد چنان عمیق و با حرارت باطنی نساد جامعه را فاش مینماید که او را غیر از هجو کننده

عظیم‌الشان نمیتوان نامید . باصطلاح ، او تیشه بریشه عالم کوتاه فکران بی ادراک روسیه میزند که از آن نفرت داشت .

چخوف همچنین اعلام‌کنندهٔ چیره دست زندگانی درخشان جنبد بود که در آینده حدس میزد . چخوف وطن خود را با حرارت دوست میداشت . لیکن محبت او منفی و احساساتی نبود . محبت توأم با فعالیت بود که خواستار مداخله در زندگی بود ، تمام فساد های جامعه را واضح مینمود ، برای اینکه شناخته بشوند و بعد از شناختن هم نابود گردند .



آیا نمیشود بوسیله‌ای کمک کرد ؟

چخوف یکی از حساسترین اشخاصی بود که من در تمام عمرم دیده‌ام . برای او این مثل خردمندانه که : « کلبهٔ من بر کنار است ، من هیچ چیز نمیدانم » که اشخاص زبرک باستناد بآن خود را از گرفتاریهای زاید خلاص میکنند ، وجود و معنی نداشت . وقتی که از مصیبت و غم شخصی و از عدم موفقیت کسی مطلع میشد ، چخوف اول لازم میدانست بگوید :
- آیا نمیشود بوسیله‌ای کمک کرد ؟

(لازار گروزینسکی)